

ظاهر و باطن در شورش ۵۷

بمناسبت سالگرد شوم

۲۲ بهمن ۵۷

امیر فیض - حقوقدان

انتخاب ظاهر و باطن برای این تحریر اقتباس از حقوق اسلامی است. ظاهر، دانستن افراد است از متن قرآن، و باطن، فهم و دانش به محتوای قرآن است، که بعقیده علمای اهل تشیع، کارآسانی نیست و این علم، فقط در اختیار ۱۴ معصوم است! بیت معروف مولوی «ماز قرآن مغز را برداشتیم»^۱ بیان کننده همان فلسفه ظاهر و باطن است.

شورش ۵۷ ظاهری دارد که افراد بتناسب دیدگاه و تصورات و یا تلقینات و تلفیق آنها با ظواهر امر، انگیزه ای برای شورش ۵۷ قائل میشوند که ذکر و احصاء آنها به این تحریر مربوط نمیشود و مقاله مفصل سنگرمورخ ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۶۳ (۲۵۲۳ = ۱۹۸۴) به تجزیه و تحلیل انگیزه های گوناگونی که برای شورش ۵۷ مطرح است پرداخته است که میتوان گفت ناپخته ترین آنها اینهاست:

«اگر میگویند توطئه خارجی و دشمن داخلی مسنول فجایع کنونی ایران، فقر و ورشکستگی اقتصادی و بیکاری و نابسامانی های اجتماعی است آشکارا دروغ میگویند»

«مطمنا اگر کمبودها و کاستی هانی تحت حکومت پیشین وجود نداشت مواجهه بایک تغییر حکومت نبودیم»

(انجمن ملی مطبوعات آمریکا بهمن ۷۹)

این تحریر قاصد ورود به این نقد است که باطن شورش ۵۷ چه بود و این باطن در چه موقعیتی بود که از نظرها پنهان بود و کمتر کسی به آن توجه داشت و امروز که سالها از شورش ۵۷ میگذرد هنوز هم باطن شورش ۵۷ به صراحت مورد شناسایی و بحث قرار نگرفته است.

ابتدا این توضیح لازم است که غرض از باطن شورش ۵۷ زمینه های مناسب و نه چندان نامرئی در اجتماع ایرانیان است، نه مسائل سیاسی خارجی و به کلامی دیگر این تحریر در جستجوی باطن و مغز شورش و ویروسی است که در شورش ۵۷ توانست بدن ایران مترقی را متلاشی کند.

این تحریر شاید بتواند پاسخ این پرسش مهم را داشته باشد که:

چرا ایران در اوج پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی و موقعیت سیاسی مطلوب جهانی دچار انقلاب و دگرگونی شد (از گزارش دانشگاه ماساچوست درج در اسناد سفارت آمریکا)

در آن گزارش مفصل آمده است که اساس انقلاب های سایر کشورهای جهان را فقر اقتصادی، بیکاری و هرج و مرج حاکم بر جامعه تشکیل میداده در حالیکه در سال ۱۳۵۶ و قبل از آن ایران بکلی چنین مشکلاتی را پشت سر نهاده بود.

پوست را بر دیگران بگذاشتیم

مادرون را بنگریم و حال را

۱ - ما ز قرآن مغز را برداشتیم

ما بیرون را ننگریم و قال را

مولوی - ح-ک

اشاره فشرده ای به موقعیت اقتصادی و اجتماعی ایران در سال های قبل از شورش برای استحکام این تحریر دریابش پاسخ سوال بالا بنظر ضروری است.

ایران در سال ۵۶ نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشت و چنین ذخیره ای در تاریخ اقتصادی کشور ما بیسابقه بود و اگر نگاه کنیم که در سال ۴۲ یعنی ۱۴ سال قبل از آن، ایران محتاج به ۴۰ میلیون دلار وام بود که آمریکای کندی، میخواست با همین مبلغ ایران را و امدار سیاسی (تحت الحمایه) بنماید، آوقت قابل درک خواهد بود که این چنین در آمدی ظرف ۱۴ سال در جهان کشورها بیسابقه است.

در بودجه سال ۱۳۴۲ هیچ رقمی درباره سرمایه گذاری برای طرحهای اقتصادی دیده نمیشود و در سال ۵۶ مبلغ ۴۳۳ میلیارد ریال در بودجه کشور برای سرمایه گذاری در طرحهای عمرانی منظور گردیده بود.

ایران در سال ۵۶ به موقعیتی رسیده بود که میتواند آزادانه وحد اکثر استفاده را از منابع نفت و گاز خود بنماید و در سال ۵۶ روزانه ۶ میلیون بشکه نفت استخراج و بفروش میرساند و در بین کشورهای تولید کننده نفت مقام چهارم را دارا بود.

در بخش آموزش و پرورش ۴۰۰ هزار دانشجو به تحصیل مشغول بودند و ایران در بین کشورهای جهانی پس از ژاپن بیشترین دانشجو را برای تحصیل در دانشگاه های خارج از کشور داشت.

بهبتر است اشاره های بالا با قسمتی از گزارش دانشگاه ها و وزارت امور خارجه آمریکا درباره ایران کافی دانسته شود.

تاریخ گزارش ۲۵ می ۱۹۷۹ - ۴ خرداد ۱۳۵۸

ایران یک محک بزرگی برای تنوری نوگرانی در سراسر دهه ۶۰ و ۷۰ بوده است. ایران موردی بود که محدودیتهای سرمایه ای در آن بر طرف شده بود و بنابراین موردی بوده است که در آن دگرگونی از جهان سوم به جهان اول انتظار میرفت عملی باشد، برخلاف سایر کشورهای تولید کننده نفت، ایران دارای جمعیت کافی برای جذب درآمدهای نفتی بود (جلد ۱۵ اسناد سفارت صفحه ۴۵)

این اشارات مختصر بدان سبب عرضه شد که همراه با یادها و دیگر اعلامات و تقریرات به این باور برسیم که فقر اقتصادی و بیکاری و امثال آنها که اساس انقلابات سایر کشورها بوده در ایران هیچ سایه شومی نداشت که سبب چنان شورش ایران برافکنی بشود. پس علت زیربنایی و یاباطن و یامغز شورش چه بوده است؟؟

دومکتب ، دور هیر ، یک ملت

(نادرشاه افشار)

«ایرانی ها عادت ندارند که دو دربار داشته باشند»

روزی که نادرشاه افشار به فرزند خود گفت: «ایرانی ها عادت ندارند که دو دربار داشته باشند» از فلسفه ای بسیار بر بار و فشرده معنا، یاد کرد و درسی پر بها و ارزنده به مسولین و زمامداران ایران داد.

مقصود نادر از دو دربار، دور هیر بود، که هرگاه جامعه گرفتار دو رهبری و یا چند رهبری شد فلاح و رستگاری از آن جامعه رخت برمیبندد و حالت جذب و دفع جای وحدت جامعه را میگیرد؛ و مردم گله وار در مسیر جذب و دفع رهبران قرار میگیرند. دشمنی و درگیری و بی نظمی و فزون خواهی تسلط مییابد و کم کم بصورت عادت درمیآید و جامعه به نیستی میگراید

(جامی)

بشکند از دوسپهدار سپاه

کشور آباد نگردد به دوشاه

از آنجا که رهبران اجتماعی تنهایی شخصیت نیستند بلکه اعتبار آنها ناشی از وابستگی به افکار و عقایدی است که مقام وصیغه رهبری را میسازد، لذا رهبری در جوامع انسانی بدون مکتب نمیشود، و لاجرم در جوامعی که گرفتار دو و یا چند رهبر هستند گرفتار مکاتب مختلف هم میباشند.

جامعه دور رهبری و دو مکتبی در کشور ما

ایران ما در دوران سلطنت شاهان پهلوی گرفتار دو مکتب ودو رهبر بوده است. از آنجا که این تحقیق درباره مغز شورش ۵۷ است و شورش مزبور هم در زمان سلطنت شاهنشاه ایران براه افتاد لذا این تحقیق به نقش دو رهبری و دو مکتبی به همان دوران توجه دارد والا مسیر تاریخ نشان میدهد که ایران در دوران پادشاهان قاجاریه و صفویه گرفتار مشکل دور رهبری بود، ولی دو مکتبی نبود و به توضیح بیشتر، هر دو رهبر از یک فلسفه که آن هم مکتب دینی و مذهبی بود الهام می گرفتند، و به اقتضای آن فلسفه و دستوراتش، ملت و کشور را اداره میکردند و احتمالاً اگر تضادی هم بین آن دو رهبر بوجود میآمد در رابطه با مزایای متعلقه و احترامات بود که فیصله آن معمول و متداول بود.

با این وجود یعنی با آنکه مکتب دینی اساس تصمیم و عمل بود معهذاً یک نقار و دشمنی و کینه ای که آشکار نمیشد بین پادشاه و پیشوای دین از ایام قدیم همچنان وجود داشت چنانکه در اندر زنامه اردشیر آمده است:

«پیشوای دین همیشه نیرومند ترین دشمن شهرداری است کسانی را که بنام دین علیه سلطنت برمیخیزند را میتوان بنام بدعت گذران منحرف از میدان به دربرد»^۲ (تاریخ اجتماعی جلد ۴)

باید فرق گذاشت بین جامعه ای که رهبران مختلف دارد و همگی پیرو یک مکتب و فلسفه اند و در پیاده کردن آن مکتب اختلاف سلیقه دارند با کسانی که رهبری مکتبی را دارند که اصل مکتب مخالف با مکتب دیگر است، مانند مکتب کمونیزم و کاپیتالیزم.

مکتب، برای پیروان آن ایجاد تکلیف میکند؛ بنابراین مخالفت و تضاد دو مکتب محصور به فصل مکتوب مکتب نیست. بلکه تضاد، متوجه حکم، و حکم، در مقابل عمل است، و اینجاست که وقتی تعارض در عمل بوجود پیوست، تاثیر تضاد ظاهر میشود.

دراثبات تقدم تضاد در حکم حکومتی (رهبری شاه) و رهبری آخوند، به گواهی تاریخ، همواره حکم آخوند که فتوا خوانده میشود بر حکم حکومتی فائق و برتر بوده است.

شاردن فرانسوی در جلد هشتم سفرنامه اش که در واقع بیان موقعیت اجتماعی ایرانیان است، نوشته است:

«ایرانیان نسبت به فرمان های سلطان خود فرمانبرداری صمیمانه ای دارند که از ته دل برمیخیزد و شاید این اطاعت از هر ملتی روی زمین بیشتر باشد، آنها حتی فرامین ظالمانه را هم پذیرا میباشند؛ به استثنای موارد دینی، و عقیده دارند اگر اتفاق بیفتد که شاه دستوری برخلاف مذهب صادر کند بهیچوجه نباید فرمانش را برد.»

(از صفحات ۱۴۴ تا ۱۵۷)

ایران ما در دوران سلطنت شاهنشاه آریامهر، گرفتار قسم دوم بود یعنی دارای دو رهبر - دو دربار - دو مکتب و فلسفه - دو سازمان - دو ارتش بود.

دو مکتب

مکتب اول به رهبری شاه مکتبی بود مدون که از قانون اساسی مشروطیت الهام گرفته بود و بر طبق مصوبات مجلس که نماینده مردم بود عمل میکرد که برای ملت، ترقی، تمدن، زندگانی مرفه، اقتصاد موفق و پیشرو برای کشور عظمت و استقلال و شکوه میخواست.

مکتب دیگر اسلام و تشیع بود که از تازیان ۱۲ گانه الهام میگرفت و میگیرد، و بر پایه سنت و قوانین متحجر بسیار قدیمی شکل یافته و در همان مسیر هم پیروان خود را رهبری میکرد و میکند، و ازین و ریشه با مکتب ترقی و مدون به رهبری شاه سخت مخالف و متضاد بود، و پایه های این مخالفت هم امری نظری نبود و نیست و از پیشخوانه هانی که از نظر پیروان مکتب غیر قابل اعتراض و یاتردید است برخوردار است.

^۲ - مشابه همین وضعیت دو رهبری در دروان ساسانیان به اصرار و نابکاری مغ های زرتشتی بوجود آمده بود. ح-ک

دوارتش

دوارتش، یک ارتش چند صد هزار نفری متحدالشکل و یاسلاحهای پیشرفته و مقررات مشخص به فرماندهی شاه و ماموریت در اجرای مکتب مدون و مترقی و دیگری ارتش ۴۰ میلیون نفری زیر نظر مراجع تقلید (رهبران مکتب تشیع) با داشتن ۱۸۰ هزار گروهبان و افسر درجه دار (مقصود، آخوند و طلبه است که اکنون یعنی در سال ۱۳۹۰ بنابر اعلام تعداد آنها به ۳۰۰ هزار نفر رسیده است).^۳

وعجیب اینکه تمام آن افراد ارتش حکومت و دولت از کوچک و بزرگ از فرمانده کل تا سرباز صفر از نظر مکتبی جزء مکتب آخوند و از نظر حکم و فتوا مطیع رهبری آخوند بودند، یعنی ارتش شاهنشاهی از نظر صورت ارتش دولت و تحت فرمان شاه بود ولی از نظر روحیه و اعتقاد وابسته به مکتب آخوند و تشیع بود.

قرباغی در کتابش آورده است که «همه افسران و درجه داران معتقد به مذهب (وابسته و عضو اعتقادی مکتب آخوند و تشیع) و مقلد آقایان علما هستند و پاسبانان و افسران شهریاری اعلامیه داده اند که ما مقلد آقای خمینی هستیم - معاون من نمازی، از افسران تحصیل کرده در آمریکا بمن گفت: میخواهم استعفا بدهم، من گفتم؛ حالا چه وقت استعفا است؟ گفت: میخواهم به امر خمینی در راه پیمانی ها شرکت کنم.» (مشروح درسنگراول شهریورماه ۱۳۷۳)

به نوشته و اشاره سالیوان شخص قرباغی مقلد شریعتمداری بوده است.

تیمسار اقصی در کاستی خطاب به قرباغی گفته:

«قرباغی نمیتوانست واکنشی نسبت به فرار سربازان و یاسازشهای زیر پرده افسران باشورشیان نشان بدهد زیرا که انگیزه فرار آن سربازان و یا خطای افسران بر پایه اعتقاداتی بود که قرباغی هم خود تابع همان اعتقادات بود»

آری سربازان و وظیفه و افسران بظاهر تحت رهبری شاه و حکومت بودند ولی در باطن تحت رهبری آخوند قرار داشتند و علی را سلطان و پادشاه خودشان میدانستند.

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| تفنگ دولتی بر کولمونه | امیر المومنین سلطانمونه |
| رفیقان جم شین موجب بگیرید | که این موجب بهای خونمونه |

(اشعاری که در خراسان در جریان شورش بکار رفته است)

نفرمانید که این مسائل ریشه ای سست و موقتی داشته و امروزه توجه به آن ضرور نیست، به این نمونه ها از هزاران توجه کنید.

آقای دکتر منوچهر گنجی تحصیل کرده خارج در مقاله ای تحت عنوان حقوق خود را بشناسیم نوشته است.

«اصول دین ما بسیار مترقی است و نمیتواند تعارضی با حقوق بشر داشته باشد ولی این حقیقت را نباید نادیده گرفت که امروز در کشور ما برخی از احکام راعده ای از آخوندها طوری تفسیر میکنند که اجرای آنها کاملاً مغایر با حقوق بشر و آزادیهای اساسی مردم ایران است» (پیوند آزادی شماره ۲۹)

^۳ - سیستم آخوندی در تلاش است تا هر چه ممکن است به تعداد این طلبه ها و حوزه رفته ها اضافه کند. هر سال برای آنها مشابه فارغ التحصیلان دانشگاه ها مراسم «عمامه گذاری» برپا میکند. اغلب این طلبه ها را به آموزش های تیراندازی و استفاده از اسلحه و کامپیوتر و اینترنت آشنا کرده اند. اگر برخی گمان داشته باشند روزی سپاه پاسداران یا بسیج حرکتی خلاف جهت اسلام برون ارتش دیگری در اختیار داشته باشند. ح-ک

نمونه دیگر

آقای فریدون هویدا در کیهان لندن نوشته است: «این آخوند است که اسباب توقف اسلام را فراهم کرد و سدی ایجاد کرد در برابر تساوی حقوق زن و مرد» (کیهان لندن ۴۳۲)

نمونه دیگر

آقای دکتر باهاری معاون وزارت دربار و وزیر دادگستری در کیهان لندن نوشته است:

«اهل عترت بطوریکه روایت شده سرمشق فضائل و اخلاق است و هیچ طریقی برای درس اخلاق بهتر از نقل روایات مربوط به زندگانی آنها نیست، زینب با رفتاری که از او در مقابل یزید در دست است سرمشق حرمت، آزادی و دلاوری زنان است - قصه کربلا نمونه ثبات قدم در راه حق، ایثار، عشق و شجاعت است. کردار علی و رفتار علی تائید برحق طلبی، عدالت، فصاحت و ثبات است که هیچ چیزی جای آنها را نمیگیرد» (کیهان لندن شماره ۴۵۸)

نوشته و اظهار نظر آقای دکتر باهاری بیسابقه نیست؛ محمد باقر سبزواری در مقدمه ای که در سال ۱۳۳۳ بر کتاب «النهایی فی مجرد الفقه» نوشته، چنین ادعا کرده است: «تأزیان بهترین تعالیم را برای ما آورده اند، درس زندگی بما داده اند، فرق است بین اینکه انسان از دشمن کوچکی کند یا از معلم و استادش، ...»

ملاحظه میفرمائید توضحات فکری و اعتقادی آقای باهاری تحصیل کرده خارج و بیسابقه کمونیستی تا چه حد با عقیده آخوند سبزواری، آنهم در سال ۱۳۳۳ هم آغوش است.

نمونه دیگر

آقای دکتر منوچهر خدایار محبی، در مقدمه کتاب انقلاب شاه و ملت نوشته است که او ماموریت یافته تا این کتاب را بنویسد، این اعلام ایشان نشان میدهد که مسنولین وقت کشور ایشان را بیش از دیگران صالح برای انجام این مهم دانسته اند.

حیرت آور است که ایشان چه تلاشی کرده که تشیع و اسلام را به فرهنگ باستانی ایرانیان جوش بدهد و نتیجه گیری کرده که علی همان مهر است که در دین زرتشت و ایران باستان رابط بین انسان و خدا است و نتیجه گرفته که: «اول علی است آخر علی است هر چه هست و نیست علی است و راه رستگاری در راه علی»

این نمونه ها رساگر اعتقاد و پیوستگی آن افراد به مکتب آخوند و تشیع و اسلام است که علیرغم صدماتی که از این مکتب دیده و کشیده اند هنوز قلبا از مکتب مزبور پذیرائی میکنند.^۴

دوقانونی

^۴ - بیش از ده سال پیش (اواخر ۲۰۰۲) یکی از ژنرال هایی که نامه بیعت با خمینی را امضا کرده است، و در یکی دو استان کشور فرمانده لشکر بوده است، به من معرفی شد تا خاطراتی وی را که با قلم خط نوشته بود را بصورت تاپی در آورم. او در خاطرات خود مرتباً شاهنشاه را خطاب اشتباه کاری قلمداد کرده بود که در توضیح چند برگه پس از تدارک کتاب خاطراتش ایرادی بود که به آن ژنرال ایرانی گرفته شد. وی می نویسد: «پرسنل ارتش نزدیک به اتفاق مسلمان و اعتقادات مذهبی را قبل از ورود به ارتش در خانه و محل زیست خود بدست آوردند.

در ارتش هم توجه به ایمان افراد در رأس مسائل قرار نداشت است چون عقیده بر آن بود که فرد بی ایمان سرباز خوبی نخواهد بود و سرباز باید بداند و معتقد باشد که خدمت در ارتش و پاسداری از مرز و بوم مملکت از فرامین خداست که گفته اند (حب الوطن من الایمان).»

وی در جای دیگری در خاطرات خودشان می نویسند در پادگان برای سرباز ها نمازخانه و مرکز مذهبی احداث کرده اند.

نکته قابل ذکر این که پس از آنهمه آشوب و غربت نشینی علیاحضرت شهبانو در کتاب خاطرات خودشان، خانواده دبیا را که ارتباطی با «سید» ها ندارند را منسوب به خاندان پیغمبر معرفی میکنند. ح-ک

دوقانونی - یکی قوانین مدون مجلس و دیگری قانون ثابت اسلام بانضمام سنت ۱۲ تازی که هزارسال قبل به درک رفته اند.

دوسازمان

دوسازمان؛ یکی سازمان های اداری ووزارتخانه های کشور که جمعا از ۴۰۰ واحد تجاوزنمیکرد و مجری دستورات حکومت و اجرای قوانین بود، و دیگری ۸۰ هزار مسجد و زیارتگاه و امامزاده که هریک درحکم یک سازمان مجری احکام رهبران مکتب آخوند بودند (اساسا دراسلام مساجد نقش وزارتخانه راعهده دارهستند.)

آیا میتوان انتظارداشت که چنین جامعه ای بتواند به حیات سیاسی خود ادامه دهد؟ آیا میتوان توقع داشت درحالیکه مذهب رسمی ما تشیع ۱۲ امامی است ودرقانون اساسی هم تثبیت شده است برخورداردی بین این دومکتب متضاد بوجود نیاید واگرهم بیاید توده مردم برخلاف عادت ویاور نسل، اندرنسل خود به مقابله بامکتب آخوند برآیند؟

زیست ووجود دومکتب متضاد دریک جامعه محال وممتنع است که بتواند به حیات سیاسی واجتماعی ادامه دهند حاصل تضاد فروریختن یک مکتب ورهبر وقدرتمندی وانحصارگرانی مکتب دیگراست، دقیقا چیزی که درشورش ۵۷ رویداد.

آقای پارسونز سفیرانگلیس درسال ۵۷ درایران تنها کسی است که به تعارض دومکتب اشاره سربسته کرده است او گفته است:

«شکست شاه باید خیلی ها را بیدارکرده باشد. هرگز نمیتوان به زوربه جامعه ای گفت ازگذشته ات بپرو و کهن یادگار میراث اجدادیت را به دور بیانداز تا بجای آن بتوان پیکان و آپارتمان وجشن هنرشیراز و تلویزیون رنگی بدهم»
(مصاحبه کیهان لندن)

افکارفلسفی واعتقادات رهبران این مکاتب متضاد دردوقطب کاملا خنثی کننده قرارداد. چگونه میتوان انتظارداشت که جامعه ایران درموقعیت حیات سیاسی واجتماعی باقی بماند که فلسفه ومکتب حاکم برجامعه دردو قطب کاملا متضاد مثبت ومنفی فعال هستند.

نمیتوان منکراین واقعیت شد عرابه ای که از دو طرف بوسیله دونیروی قوی کشیده میشود بجای اینکه به مقصود برسد خرد ویا دچارسقوط نشود.

ایران ما دردوران سلطنت شاهان پهلوی موقعیت بسیارحساس وخطرناکی راداشت که میتوان به جرات گفت که هیچ ملتی درجهان به چنین گرفتاری بزرگی دچارنبوده است.

این تحریر درحدی نیست که موارد تعارض ومخالفت بین فلسفه مدون وترقی خواه ایران برهبری شاه را با مکتب و فلسفه اسلامی تشیع، حاکم برجامه به تفصیل بیان کند، که تفصیلی مفصل وکتاب مانند است.

فلسفه حاکم برجامعه ایران برهرتحولی که باسنت محمد واعراب بدوی زمان او همراه نبود بامخالفت سخت مکتب داران ایران روبرومیشد؛ ازحمام وخزینه و آب گرفته تا آموزش وپرورش تا سپاهیگری حتی تعیین هویت برای اشخاص برسم شناسنامه و باز حتی نصب تابلو برای دکاکین و اوزان، اینها به یکطرف، احکام مکتب داران و رهبران مذهبی، مکتب مدون وقانونی به رهبری شاه را ناروا وطاغوت هم میدانستند وخدمت کردن برای دولت را حرام کرده بودند و صدها مورد دیگر را نمی توان از نظر دور داشت.

اگرشاه ودولت تمام کوشش وفعالیتش برای پیشبرد وموفقیت درامر اقتصاد وکاروفعالیت بود مکتب دینی اقتصاد را مال خر میدانست وفرستادن صلوات رابرای تحصیل روزی کافی.

مکتب ترقی ورفاه میخواست که فقر را ریشه کن کند وتلاش وافتخارش بالابردن درآمد مردم، مکتب مقابل، ثروت را دم، فقر را فخر میدانست ومیداند؛ (آیات قران) و میگوید: بزرگترین گام انقلابی درزمینه اقتصادی، توزیع وتقسیم فقرریشه داروگسترده درمیان جامعه است نه تلاش برای تقسیم رفاه بین مردم که نه چنین امری ممکن است ونه اگرهم ممکن باشد مفید ومطلوب.
(محمد خاتمی کیهان هوانی ۱۱ شهریور ۶۰)

مکتب مدون و ترقی برهبری شاه برمعیارهای وطن پرستی و حاکمیت ملت عمل میکرد مکتب اسلامی حاکم بر جامعه ایران برای ملت حاکمیتی قائل نبود و وطن پرستی را مذموم و کفر میشناخت و جای وطن را اسلام گرفته بود، حد عرب پرستی در مکتب اسلامی تا آنجا بود که از محمد روایت شده که گفته:

«مردم لاله الا الله بگویند رستگار میشوید عرب رابه حکومت و عجم (ایرانیان) را خوار میگرددانید»

به ضرس قاطع میتوان گفت که هر تصمیمی که به اعتبار مکتب مدرن و ترقی و قوانین ناشیه از آن اتخاذ میگرددید با مخالفت آشکار و یا تقیه گرایانه رهبران مکتب تشیع و اسلام روبرو بود.

مکتب اسلامی حاکم بر جامعه ایران در سال ۴۲ و در جریان شورش ۵۷ یک لوحه ای که روی آن نوشته شده بود؛ بسوی تمدن به گردن سگی رها کرده بودند، این عمل نشان میداد که هر چه بر اساس تمدن و پیشرفت باشد از نظر مکتب اسلامی نجس و در عرض سگ است که در اسلام منفورترین حیوانات شناخته میشود.

این تضاد چیز کوچک و کم اهمیتی نیست دقت در جوانب و مراتب و مخالفت ها و متون مکتب دینی عظمت و هیبت این تضاد را نشان میدهد و جای حیرت را باز میکند که چگونه مکتب رفاه و ترقی توانست جامعه ایران را حدود ۵۰ سال اداره کند و اوایل آهسته و سپس با انقلاب شاه و ملت بسرعت بسوی ترقی و تکامل و پیشرفت بکشانند.

در ابتدای این تحریر سال ۱۳۴۲ معیار زمانی موقعیت اقتصادی و آموزش و پرورش و درآمد نفتی ایران با سال ۵۶ قرار گرفت، انتخاب سال ۴۲ از اینجهت بود که از سال ۱۳۴۲ با انقلاب شاه و ملت مکتب ترقی برهبری شاه در یک موتاسیون و جهش تاریخی غیر قابل انتظار، مقابل مکتب تشیع ایستاد و به عبارت دیگر همانند طوفانی بود که خاکستر سرد شده از روی آتش مکتب تشیع رابه کنار زد و آن مکتب بواکنش و شعله ور شدن و واکنش به شورش ۵۷ و تفوق و پیروزی مکتب و اماده اسلام و تشیع بر مکتب زنده و پویای شاهنشاه ایران ختم شد.

سفیر فرانسه در ایران آن زمان آقای میشل پوسنافسکی، جمله ای دارد که بیان کننده و پشتوانه این تحقیق است گفته:

«آنچه در ایران میگردد پایان برخورد میان روحانیت شیعه و سلسله پادشاهی است» یعنی فلسفه و مکتب تشیع با مکتب متری و قانونی ایران.

هنگامیکه رضاشاه کبیر هم به تقویت مکتب مدون و نوین و قانونی پرداخت مکتب تشیع ساکت نماند و باترتیب دادن واقعه مسجد گوهرشاد، همان برنامه سال ۴۲ را دنبال کرد، ولی ایستگی رهبر مکتب ناسیونالیسم ایرانی آن توطئه را سرکوب کرد.

در افغانستان هم هنگامیکه پادشاه آن کشور پس از ملاقات با رضاشاه کبیر دست به اصلاحات زد که با مکتب اسلامی آن کشور همخوانی نداشت شخصی بنام «سقا» بنماینده مکتب دینی و اسلامی افغانستان علیه مکتب اصلاحات برخاست که بوسیله ناسیونالیستهای آن کشور سرکوب شد.

در سال ۱۳۴۲ در ایران هم مقاومت مکتب تشیع برهبری خمینی سرکوب شد، ولی چون اصلاحات و انقلاب شاه و ملت همچنان در جریان بود، توقف سرکوب، امکان رشد مجدد آنرا به مکتب داران تشیع داد، خاصه که کشورهای خارجی هم که با انقلاب شاه و ملت موافق نبودند همراه مکتب متعارض گردیدند.

سالیوان در کتابش در این مورد نوشته است:

«تاکنون ثبات ایران بر دو پایه سلطنت و مذهب استوار بوده است در ۱۵ سال گذشته استحکام پایه سلطنت، ایران را سرپا نگهداشته و اکنون پایه سلطنت سست شده ناچار باید این ثبات را با تائید تحکیم پایه مذهب تامین کرد»
سالیوان اضافه کرده است:

«بهمن جهت به دولت آمریکا توصیه کردم که یک مقام ارشد دولتی رابه پاریس بفرستد و مستقیماً با آیت الله خمینی وارد مذاکره گردد»
(صفحه ۱۵۶ ماموریت در ایران)

فرزندان ایران - ایرانیان گرامی

مکتب رابامکتب مقابل باید کوپید و ضعیف کرد، مکتب چیزی نیست که ما بتوانیم آنرا خلق کنیم، قرن‌ها و نسل‌ها لازم است تا مکتبی مکتب شناخته شود. مکتب هرملتی باملات فرهنگ و باورها و تاریخ و ادبیات آن ملت جوشیده و قوام یافته است. مکتب مانند لغت سازی نیست همانطور که واژه «انحلال طلبی» اختراع شده است، مکتب «سکولاریسم» ساخته شود که هم در مقابل مکتب فجیع حاکم برکشورما مکتب شناخته شود.

مکتب مقتدروزنده در جامعه ایرانی از قرون متمادی تاکنون مکتب شاهدوستی، وطن پرستی، قانون شناسی، تجدد طلبی و تمدن گرانی بوده است، که بعد ها مکتب تشیع و بیگانه پرستی و عقب ماندگی به ایرانیان تحمیل شد. مکتب آشنای ملت ایران برای مبارزه بامکتب حاکم برکشورما همان مکتب سلطنت مشروطه است که نماد هویت ملی و استقلال و آزادی و برآزندگی ملت ماست، و از پشتوانه تاریخی هزارها و دستاوردهای اقتصادی سرشار از رفاه برخوردار است.

مکتب شاهدوستی و سلطنت مشروطه چیزی نیست که باگذشت زمان مکتبیت خود را از دست بدهد بطور طبیعی همه آنها که از مکتب حاکم برکشورما سرخورده اند متوجه مکتب با سابقه یعنی سطننت مشروطه ایران شده و خواهند شد، این افراد محال و ممتنع است که به مکتبیت نا آشنا مانند سکولاریسم جذب شوند، اگر به مکتب بودانیسم جذب میشوند آنهم در حدی که بتوانند بامکتب حاکم بجنگند و یا مقابله کنند با سکولاریسم هم جوش خواهند خورد.

بدانید که برای سرگرمی شماسست که مکتب سازی میشود تا همچنان مکتب حاکم برکشورباقی بماند و قوت تاریخ و مشروعیت آن بازمان تحلیل برود.